

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

ادامه کلام مرحوم اصفهانی

تتمه ای از فرمایش مرحوم محقق اصفهانی باقی مانده که این را عرض کنیم و بعد ببینیم آقایان چه مناقشه ای در ذهن شریفشان نسبت به کلام اصفهانی دارند و بعدی ببینیم اشکال وارد شده درست است یا نه؟ بعد مناقشه ای که خودمان داریم را عرض کنیم.

مرحوم اصفهانی در بیان مبنای مرحوم شیخ فرمود ایشان اصالة عدم القرینه را از باب استصحاب می گیرند - ولو بعضی از آقایان دیروز بعد از درس می گفتند شیخ هم اصالة عدم القرینه را از راه بناء عقلا مطرح کرده - بعد مرحوم اصفهانی می گوید این درست نیست. می خواهد آنچه در ذهن شیخ موجب جدایی قسم اول از دوم شد را خراب کند و بفرماید نه اینها از این جهت فرقی ندارند. شیخ فرمود که اگر اصالة العموم را از باب اصالة عدم القرینه بگیریم دو صورت دارد. 1) اگر قطعی باشد وارد است 2) اگر ظنی باشد حاکم است. اما اگر از باب ظن نوعی باشد جزم به ورود پیدا کرد.

در ذهن مرحوم اصفهانی این آمده که شیخ اصالة عدم القرینه را از باب استصحاب می گیرد ولی ظن نوعی را از راه بناء عقلا می گیرد لذا در اشکال به شیخ می فرماید اصالة عدم القرینه هم از باب بناء عقلاست. باز باید عبارات شیخ انصاری در بحث های مختلف خصوصاً در بحث حجّیت ظواهر ببینید. آیا صحیح است که رجوع اصالة العموم به اصالة عدم القرینه از باب استصحاب - آنطور که اصفهانی فهمیده - یا ممکن است مرادش بناء عقلا باشد.

مرحوم اصفهانی می فرماید وقتی می گوئیم اصالة عدم القرینه از باب بناء عقلاست یا بناء عقلا عند علم به عدم قرینه است، یعنی تنها چیزی که موجب می شود این بنا را کنار بگذارند در جایی است که علم به قرینه پیدا کنند و اگر علم به قرینه پیدا نکردند اصالة عدم القرینه را جاری می کنند و در نتیجه جایی که علم به قرینه پیدا شود عنوان ورود را پیدا می کند و جایی که ظن به قرینه پیدا شود عنوان حکومت را پیدا می کند. فرض دوم این است که بگوئیم نه، بناء عقلا بر عدم قرینه است الا جایی که حجّتی بر قرینه قائم شود این حجت می تواند حجت علمی یا ظنی باشد در نتیجه هر کدام که باشد ورود پیدا می کند و این بنا را از بین می برد.

اصفهانی به قسم دوم که رسیدند فرمودند اولاً حجّیت و حجت عنوان انتزاعی است و ثانیاً چطور می شود بگوئیم بناء عقلا که یک دلیل لئی است توسط یک حجّت شرعی چه به نحو ورود و یا به نحو حکومت از بین برود. در توضیح مطلب می گویند اگر عقلا بنایی دارند حتماً می گویند در مقابل بنا یک سری امور است که ما به وسیله ای آنها از ظاهر رفع ید می کنیم به عبارت ساده باید ببینیم در نزد عقلا چه چیزی سبب رفع ید از ظهور می شود؟! عقلا وجود حجّت شرعی بما آنها شرعیّة را کالعدم می دانند.

عقلاً می‌گویند این بود و نبودش یکی است و باعث رفع ید از ظاهر در نزد ما نیست. فرض کنید مثلاً عقلاً بین‌ه‌ی شرعیه را موجب رفع ید از ظاهر نمی‌دانند اما از طرفی این حجت شرعی شرعاً برای ما حجیت دارد. پس باید چه کنیم؟ می‌فرمایند باید بگوئیم شارع با این حجت شرعیه بناء عقلاً را تخطئه کرده نه اینکه بگوئیم این بر او ورود یا حکومت دارد! لذا می‌فرمایند اگر بگوئیم حکومت به این معنا که شارع با آوردن این حجت نهی از تبعیت از آن ظاهر کرده، می‌فرمایند حکومت به این معنا درست است، اما حکومت اصطلاحی که بگوئیم چیزی را نازل منزله‌ی چیز دیگر قرار بدهیم در اینجا معنا ندارد. در نتیجه اگر دلیل خاصی داشتیم که با سند شرعی درست شده باشد و ادله‌ی شرعیه بگوید این معتبر است به نظر ایشان نه حکومت و نه ورود دارد.

مرحوم اصفهانی وقتی کل ظاهر حجة را معنا کرد گفت این در جایی که در مقابل ظاهر، اظهاری باشد، مقتضی برای حجیت اثباتاً ندارند. اشکال این است که اگر مقتضی برای حجیت اثباتاً ندارند چرا مسئله ورود را مطرح کردید؟ چرا می‌گوئید اظهر بر او ورود دارد یا نص بر او ورود دارد؟ جواب از اشکال این است که در باب حاکم و محکوم، نتیجه‌ی حاکم این نیست که محکوم حجیت ندارد یا وارد دلالت ندارد که مورد حجیت ندارد، بلکه اگر قید موجود در موضوع دلیل حقیقتاً از بین برود موضوع از بین می‌رود ولی دلیل مورد با قطع نظر از آن حجیت دارد. به عبارت دیگر یکی از فرق‌های بین تعارض و بقیه‌ی عناوین - حاکم و محکوم یا وارد و مورد - این است که در باب تعارض این دو دلیل هیچ کدام به حجیت دیگری فی نفسه ضربه وارد نمی‌کنند ولی می‌گوئیم در صورت وجود مرجح باید یکی از اینها را اخذ کرد و اگر مرجح ندارد تساقط می‌کنند. در باب وارد و مورد یا حاکم و محکوم بعد الورد یا بعد از حکومت مجالی برای حجیت مورد و محکوم باقی نمی‌ماند.

تجلیل از جایگاه علمی مرحوم اصفهانی

در این دو سه روز که کلام مرحوم اصفهانی را ذکر کردیم ملاحظه فرمودید چقدر مرحوم اصفهانی زحمت کشیده و چه دقایقی در فرمایش ایشان وجود دارد که البته قابل مناقشه است. ولی اینکه این مرد این مقدار فکر کرده و عرض کردم تمام مطالبش به صورت استدلال و دلیل هم است و اینطور نیست که خطابی باشد.

برخی از اصولیین گاهی اوقات مطالب خیلی رُند و زیبایی را برای آدم بیان می‌کنند که همه‌اش خطابی است ولی ایشان برای هر کلمه و حرفش دلیل دارد. من همیشه می‌گویم مرحوم اصفهانی با فکر منطقی در بحث جلو می‌آید و غیر از این است که بگوئیم ایشان اصول را با فلسفه قاطی کرده. شما در بحثی که ملاحظه کردید یک نکته‌ی فلسفی هم نبود ولی مشحون از دقت و استدلال منطقی است. یعنی ریشه‌یابی کرده که با حجیت در سند باید یک برخورد کنیم و با حجیت در ظاهر هم برخورد دیگری لازم است. هیچ کدام از اینها بحث فلسفی ندارد که ایشان را متهم می‌کنند به اینکه فلسفه را با اصول مخلوط و قاطی کرده. حتی در بحث خارج بیع هم نکات زیادی را از بیع و حاشیه‌ی مرحوم اصفهانی استفاده کردم و ایشان ذهن عرفی روشنی در مباحث معاملات و فقه دارد. از حاشیه ایشان بر کتاب البیع هم غافل نشوید، منتهی یک مقدار حوصله می‌خواهد با حوصله عبارات ایشان را آدم دقت کند و به نتیجه برسد.

بررسی کلام مرحوم اصفهانی

اولین مناقشه بر فرمایش ایشان این است که به مرحوم اصفهانی عرض می‌کنیم وقتی سراغ ادله‌ی حجیت خبر واحد رفتید، می‌گوئید اطلاق این ادله سبب می‌شود هم این روایت و هم آن روایت حجت باشد یعنی اینها مقتضی برای حجیت را در مقام اثبات دارند. روی دلالت می‌گوئید دلیل ظاهر و دلیل اعتبار این دلالت کل ظاهر حجة است.

سؤالمان این است که بناء عقلاً اطلاق دارد یا نه؟ ایشان وقتی خواستند مقتضی ثبوتی را مطرح کنند گفتند «کل ظاهر حجة»،

خواه نصی در مقابلش باشد یا نباشد. اولاً می‌گوئیم این درست است و این اطلاق همانطور که در سند آمد اینجا می‌آید اما چرا این اطلاق را در مرحله‌ی ثبوت می‌پذیرید و در مرحله اثبات نمی‌پذیرید؟

می‌گوئید مقتضی ثبوتی برای اطلاق وجود دارد و می‌گوئید ظاهر حجّت است اعم از اینکه نص در مقابلش باشد یا نه. ما هستیم و یک اطلاق، این اطلاق چطور در سند آمد در مقابل اثبات مسئله را حل کرد اما اینجا که می‌رسد، شما می‌گوئید ثبوتاً است. درست است ما توضیحی برای فرمایش اصفهانی دادیم و در آن توضیح گفتیم اصفهانی می‌گوید وقتی بناء عقلا بر حجّیت ظاهر است می‌گویند ما به ظاهر عمل می‌کنیم. از همین راه مقداری کلام اصفهانی را توضیح دادیم ولی انصافش این است که فرقی بین ثبوت و اثبات نمی‌بینیم. هم در ثبوت و هم در اثبات اطلاق وجود دارد.

به عبارت دیگر وقتی می‌گوئیم کل ظاهر حجه، اگر می‌گفتید در ثبوتش هم اطلاق نیست خیلی خوب، ولی خودتان تصریح کردید «المقتضي - المؤثر في نفوس العقلاء للعمل على طبق الظاهر - هو كشفه نوعاً عن المراد الجدي، و هذا المعنى محفوظ في الظاهر مطلقاً - كان في قبالة نصّ، أو أظهر، أم لا». بعد بیائیم خودمان بخواهیم قضاوت کنیم حق با مشهور است. مشهور می‌گویند اینجا هم اطلاق دارد یعنی کل ظاهر هر دو را می‌گیرد منتهی این ظاهر چون قوی‌تر است مقدم بر این می‌شود.

مرحوم آخوند ظاهر و اظهر، ظاهر و نص را در باب قرینه برد. نص چون قرینه است، قرینه‌ی برای تصرف می‌شود ولی معنایش این نیست که مقتضی اثباتی برای حجّیت ندارد. با قطع نظر از اصفهانی وجداناً حق با مشهور است و نیازی به دلیل شرعی ندارید. به بناء عقلا می‌گوئیم وقتی دو ظاهر داریم، اثباتاً مقتضی برای حجّیت هیچ کدام وجود ندارد؛ در حالیکه صریح کلام اصفهانی این است که هیچ کدام اثباتاً مقتضی برای حجّیت ندارد. ریزه‌کاری‌هایی که در عباراتشان بود آیا اینکه بخواهیم نص و ظاهر را بگوئیم به عنوان مانع است ایشان می‌گویند هذا غیر معقول كما عرفت، ما عبارات قبلی ایشان را که ملاحظه کردیم برهانی برای این مطلب اقامه کردند که این عنوان مانعیت دارد. عرف می‌گوید این مانع است و اظهر را مانع از ظاهر می‌داند نص را مانع از ظاهر می‌داند و بحثی ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين